**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14021004**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

مرحوم آخوند دربارۀ انشاء و حقیقتش اشاراتی در جاهای مختلف کفایه دارند و مفصل در فوائد در این مورد بحث کردند. در کفایه یکی از جاهایی که مفصل بحث کردند در بحث طلب و اراده است که عبارتش را خواندیم، یک عبارتی اینجا داشتند که اختلاف نسخه داشت آن عبارت این بود ایشان فرموده بودند:

«و أما الصيغ الإنشائية فهي‏ على‏ ما حققناه‏ في بعض فوائدنا موجدة لمعانيها في نفس الأمر أي قصد ثبوت معانيها و تحققها بها»

این تعبیر قصد در حاشیه نوشته فی الاصل حذفت قصد. ما در جلسۀ قبل خواستیم ترجیح بدهیم که مناسب است که قصد نباشد، ولی یک عبارت دیگری مرحوم آخوند دارند که در آن عبارت باز همین کلمۀ قصد را آوردند و این ترجیح می‌دهد که این قصد باشد، در صفحۀ ۱۳۷، چاپ جامعۀ مدرسین، کامل عبارت را بعد می‌خوانم ولی آن تکه‌ای که الآن می‌خواهم بخوانم این تکه‌اش است، ایشان می‌گوید:

و الوجود الانشائی لکل شیء لیس الا قصد حصول مفهومه بلفظه، کلمۀ قصد را آنجا هم باز ذکر کردند. این است که حالا بعدا در مورد این کلمۀ قصد یک قدری بیشتر صحبت می‌کنیم. به هر حال مرحوم آخوند اینجا در بحث همین طلب و اراده می‌فرمایند که صیغ انشائی معانی‌شان را در نفس الامر ایجاد می‌کنند بعد می‌گویند و هذا نحو من الوجود و ربما یکون هذا منشاءً لانتزاع اعتبار مترتب علیه شرعا و عرفا آثار، این وجود انشائی گاهی اوقات منشاء انتزاع یک اعتباری هست که آن اعتبار شرعا و عرفا آثاری دارند، اینجا یک بحثی هست هذا نحو من الوجود این یعنی چی، مرحوم آخوند در فوائد هیچ توضیح خاصی در مورد نحوۀ وجود انشائی ندادند فقط یک تعبیر دادند، ما لا یکون بمجرد فرض فارض، همین مقدار تعبیر کردند، ما لا یکون بمجرد فرض فارض، یک موقعی شما فرض می‌کنید که مثلا این ملک شما ملک مشتری باشد، این مبیع ملک مشتری باشد، این انشاء نیست، یک چیزی بالاتر از این هست، به مجرد این که من فرض کنم انشاء ملکیت مشتری تحقق پیدا نمی‌کند، بلکه یک جور دیگر است، حالا این جور دیگر چی چی است ایشان اینجا هیچ توضیحی نداده از چه سنخ است؟ مدلش چی است؟ امثال اینها، توضیح نداده. آقای روحانی در منتقی الاصول کلام مرحوم آخوند را که ذکر می‌کنند ایشان می‌فرمایند که در حقیقت انشاء در معنای انشاء چهار احتمال وجود دارد، احتمال اوّل ایجاد المعنی باللفظ فی نفس الامر، بعد این را می‌گویند اما قول الاول فهو مختار صاحب الکفایة و قد اصحب فی بیانه فی الفوائد و بیانه بتصرف، بعد ایشان عبارت را می‌آورند، و المراد من وجوده فی نفس الحمل هو ما لا یکون بمجرد فرض فارض را می‌آورند، ولی یک تکه اینجا اضافه دارند که این تکه در کلام مرحوم آخوند نیست. و بعبارة اخری ان المعنیٰ بالانشاء یوجد بوجود انشائی و یحصل له نحو تقرب فی عالم الانشاء و هذا الوجود الانشائی من سنخ الاعتباریات. این تعبیر من سنخ الاعتباریات را مرحوم آقای روحانی دارند، در کلام مرحوم آخوند به این شکل نیست. البته یک عبارتی بعدش هست آن عبارت منافات با این ندارد، حالا من می‌خواهم عبارت را چیز بکنم، اینجا هم ایشان همان را ذکر کرده، و اذا کان الانشاء هو ایجاد المعنی باللفظ بنحو وجود، نوشته فعبر، فعبر فکر می‌کنم یعبر باشد، و اذا کان الانشاء هو ایجاد المعنی باللفظ بنحو وجود یعبر عنه بالوجود الانشائی لم یختص الانشاء بالمعانی الاعتباریة کالملکیة و نحوها بل یعم المعانی الحقیقیة الواقعیة کالتمنی و الاستفهام فیمکن انشاء صفات نفسانیة واقعیة کما یمکن انشاء الامور الاعتباریة.

ببینید یک بحث هست که خود انشاء چی است، اینجوری که آقای روحانی کلام مرحوم آخوند را تفسیر می‌کنند انشاء از سنخ اعتباریات هست، یک بحث این هست که آن متعلق انشاء چی است، مرحوم آخوند تصریح می‌کنند، آقای روحانی هم نقل می‌کنند که متعلق انشاء، یعنی آن مُنشأ ما که آن مُنشأ می‌تواند امر اعتباری باشد مثل ملکیت، زوجیت، مطلقه بودن، و می‌تواند امر حقیقی باشد، مثل طلب، مثل تمنّی، ترجی و امثال اینها. پس اینها با هم فرق دارد، این که ایشان متعلق انشاء را اعم از امر اعتباری و امر حقیقی گرفته معنایش این نیست که انشاء از مقولۀ اعتباریات نیست، البته عرض کردم این مطلب در کلام مرحوم آخوند نیست، ولی آقای روحانی این مطلب را آورده، این بتصرف که می‌گوید شاید همینجا باشد، چون تقریبا آن نکتۀ اصلی که در اینجا دستکاری شده این هست ولی بقیه‌اش جنبۀ تلخیص دارد و بر حسب بعضی از عبارت‌هاست. آخر کلام هم باز به همین مطلب اینجوری دارد، هذا ملخص ما افاده قدس سره و الذی یتحصل منه انه یرید بانشاء ایجاد المعنی باللفظ بوجود انشائی من قبیل الاعتباریات، خب حالا این را بعد می‌آییم در موردش بعدا صحبت می‌کنیم. حالا مرحوم آخوند اینجا عبارتی که دیروز خواندم، عبارتشان اینجور هست، ایشان می‌گویند وجود انشائی که به وسیلۀ صیغ انشائی ایجاد می‌شوند گاه منشأ انتزاع یک اعتباری می‌شوند که این اعتبار اثر شرعی یا عرفی دارد که به اعتبار این که اثر شرعی دارد یا اثر عرفی دارد آن اعتبار هم شرعی و عرفی خواهد بود، خب بحث سر این بود که این وجود انشائی که ایشان می‌گوید منشأ انتزاع آن اعتبار است رابطه‌اش با آن اعتبار چی است؟ آیا این تعبیر منشأ انتزاعی که ایشان اینجا تعبیر کردند شبیه همان منشأ انتزاعی هست که در کلمات فلسفه هست که بعضی چیزها هستند که، بعضی امور هستند خودشان تحقق ندارند، تحققشان به تحقق منشأ انتزاع است، این است؟ چیز دیگری است؟ به تناسب وارد توضیح حقیقت اعتبار از یک طرف و رابطۀ تحقق موضوع و فعلیت قضیۀ شرطیه یا به تعبیر دیگر رابطۀ بین مرحلۀ جعل و مرحلۀ مجعول شدیم. ما عرض کردیم حقیقت اعتبار از سنخ فرض است، از سنخ تشبیه است، البته این که می‌گوییم از سنخ است توضیحی دارد که من توضیحش را بعدا واردش می‌شوم، جوهره‌اش همان فرض است، ولی یک فرض خاص است، نه مطلق فرض، یک فرضی هست که یک مدل خاصی است، ولی از هویتش از سنخ فرض است. عرض می‌کردیم که فرض یک تحقق در موارد فرض مثل فرض اسدیت برای رجل شجاع ما یک امر غیر واقعی داریم و آن اسدیت رجل شجاع است. ولی یک امر حقیقی داریم که منشأ انتزاع یک سری اوصاف می‌شوند، آن امر حقیقی خود فرض است، فرض الاسدیت، اسدیت حقیقت ندارد ولی فرض الاسدیة حقیقت دارد و حقیقت داشتن فرض الاسدیة منشأ این می‌شود که دو تا عنوان انتزاعی دیگر هم تحقق پیدا کند، من یعنی یک سری حالا دو تا هم شاید بیشتر از دو تا، من متصف می‌شوم به وصف فارضیت، فارضیت من به تبع آن فرضی هست که در من تحقق دارد، متعلق فرض ما فرض به دو تا شیء تعلق گرفته، یکی به رجل شجاع، یکی به اسد، اسد به یک نحو چیزی می‌شود که او را برای رجل شجاع فرض کردیم، رجل شجاع هم چیزی می‌شود که برای او اسدیت را فرض کردیم، یعنی این سه چیز مشبِّه یعنی تشبیه کننده، مشبَّه، مشبَّه له، هر ۳ اینها به تبع فرض به یک عنوان انتزاعی متصف می‌شوند که این عنوان انتزاعی عنوان فرضی نیست، عنوان غیر واقعی نیست، عنوان حقیقی است ولی عنوان حقیقی‌ای هست که وجودش وابستۀ به فرض است، به جهت فرض این وجود پیدا کرده. خب این یک مرحله.

مرحلۀ دوم بحث ارتباط جملۀ شرطیه با تحقق موضوع هست.

**شاگرد:** ببخشید یعنی مرحلۀ‌ اوّل یک چیزی حل نشد، انسان وجدانا احساس می‌کند که وقتی وجود جعل می‌شود تشبیهی احساس نمی‌کند که با حجت تکوینیه تشبیه شده.

**استاد:** حالا آن هم تشبیه است. وجوب از سنخ لزوم اعتبار، یعنی چیز، حالا آن را من بعدا بیشتر در موردش صحبت می‌کنم. این مرحلۀ اوّل بحث، البته این مرحلۀ اوّل بحث نیاز به یک مکمل‌هایی دارد، این که ما می‌گوییم از سنخ فرض است هنوز بحث دارد یعنی چی از سنخ فرض است و امثال اینها، نکاتی دارد و این مطلبی که ما می‌خواهیم بگوییم منافاتی با فرمایش مرحوم آخوند که این وجود انشائی را می‌گویند به مجرد فرض فارض نیست با این هم منافات ندارد اینها را من توضیح می‌دهم.

یک مرحلۀ دیگر بحث این هست که رابطۀ تحقق موضوع در قضایای شرطیه یا تحقق شرط حالا قضایای موضوع را معمولا در قضایای حملیه به کار می‌برد، در قضایای شرطیه هم با تحقق شرط آن جزا فعلی می‌شود، یک موقعی می‌گوییم المستطیع واجب الحج، یک موقعی می‌گوییم اذا استطاع الرجل وجب علیه الحج، حالا فرق ندارد مدل تعبیر به نحو قضیۀ حملیه باشد یا به نحو قضیۀ شرطیه باشد، با تحقق موضوع محمول فعلی می‌شود، با تحقق شرط جزا فعلی می‌شود، بحث سر این بود که این فعلیت جزا یعنی چی؟ آیا با تحقق شرط اعتبار که یک امر نفسانی هست در نفس معتبِر تغییر درش ایجاد می‌شود؟ خب معتبر گاهی اوقات موقع فعلیت موضوعش غافل است، ناسی است، اصلا مرده، جلسۀ قبل عرض کردیم بعضی اعتبارات به زمان فعلیت یک زمانی بعد از مرگ است، مثل اعتبار وصیت اذا متُّ فهذا ملک لزید که ملکیت را من برای بعد از مرگ خودم اعتبار می‌کنم، این چجوری است. در پاسخ مطلب این هست که اعتبار حالا به هر معنایی این را فرض کنیم، از مقولۀ افعال نفسی ذات اضافه است، این را یکی یکی من می‌خواهم توضیح بدهم، افعال نفسی ذات اضافه است، اصل اعتبار. ما یک سری افعال نفسی داریم که یک نحو اضافه‌ای به خارج دارد مثل فرض کنید علم، یک نحو اضافه‌ای به خارج دارد، مثل شوق، محبت، حب، اراده، طلب امثال اینها. اینها به هر حال افعالی هستند نفسانی ولی یک نحو اضافه‌ای به خارج دارند، اعتبار هم از همین‌هاست، حالا من یک توضیحی در مورد بعضی از افعال نفسی ذات اضافه می‌گویم بعد آن را روی اعتبار تطبیقش می‌کنم، ببینید ما یکی از افعال نفسانیۀ ذات اضافه تصور است، این تصور تعلق می‌گیرد به آن فعل خارجی، اگر تصور را ما اینجور معنا بکنیم حضور الصورة الشیء فی النفس، این حضور الصورة الشیء فی النفس متعلقش چی است؟ آن خارج است اصلا، یک تعبیری بعضی از آقایان دارند می‌گویند که مثلا علم معلوم بالذات صورت ذهنیه است که حاج آقا این را اشاره می‌کردند این کلمۀ علم ابهام آمیز است که مراد از علم چی است، علم اگر مراد حضور صورة الشیء باشد معلوم بالذاتش خارج است، این خارج هست که صورتش در ذهن می‌آید، صورت ذهنیه که دیگر صورتش در ذهنش نمی‌آید خودش هست، حضور الشیء ما معنا نکردیم، حضور صورة الشیء معنا کردیم. بنابراین اگر تصور را به معنای حضور صورة الشیء گرفتیم این حضور صورة الشیء وصف آن خارج هست، الآن شما بهشت را تصور می‌کنید، این بهشتی که در آخرت وجود دارد این بهشت در همان زمانی که در آینده هست متصف می‌شود به متصوَّر بودن، چرا؟ به اعتبار این که صورتی از آن بهشتی که در آینده هست در ذهن من شکل گرفته، لازم نیست زمان تصور و زمان متصوَّر یکی باشد، چون تصوّر می‌تواند به شیء آینده یا به شیء گذشته تعلق بگیرد وصف، این وصف‌ها وصف‌های انتزاعی است، وصف‌های حقیقی نیستند که به تبع حضور صورت بهشت در ذهن من آن بهشت خارجی که در آینده تحقق پیدا می‌کند یا آن شیءای که در گذشته تحقق داشته است، من تصور می‌کنم خلقت انسان، خلقت حضرت آدم را، خلقت حضرت آدم که یک واقعه‌ای است که در سال‌ها قبل اتفاق افتاده این به وصف متصوَّر بودن من متصف می‌شود، این وصف موصوفش خود خلقت حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام هست در همان زمان سابق، چون خلقت حضرت آدم در همان زمان سابق چیزی است که صورتش در ذهن من انعکاس یافته است.

**شاگرد:** اتصافش الآن است دیگر. اتصاف و هو ما متصور

**استاد:** اتصافش هم همان موقع است. الآن اصلا اتصاف ندارد. معنا ندارد اتصافش الآن باشد، معقول نیست

**شاگرد:** اگر به دیروز برگردیم می‌گوییم این متصور است

**استاد:** بله، آن چیزی است که تصورش الآن ایجاد

**شاگرد:** بعدا متصور می‌شود فردا متصور

**استاد:** تصورش الآن است ولی متصور بودنش همان موقع است، دقت بکنید. متصور یعنی چی؟ یعنی چیزی است که صورتش الآن در ذهن من است، آن چیزی که در گذشته است

**شاگرد:** شما ذاتش را دارید در نظر می‌گیرید

**استاد:** متصور بودنش هم گذشته است، چون متصور بودن مربوط به آن است آن پدیده که در گذشته است در همان گذشته چیزی هست که صورتش در ذهن، حضور صورتش الآن است یعنی حضور صورت ولی آن که آن چیزی هست که صورتش در ذهن من هست گذشته است، چیز قضیه همین است، یعنی بزنگاه مطلب همین هست که اتصاف متصور به متصور بودن در زمان خودش است نه الآن است. در آینده هم همین است.

**شاگرد:** فرض کنید واقعیت نداشته، در آینده هیچ وقت بهشتی در کار نباشد

**استاد:** نه

**شاگرد:** متصوری ندارم؟

**استاد:** نه ندارم. چیزی که صورتش در ذهن من باشد ندارم، بله همینجوری است، چیزی که صورتش در ذهن من باشد ندارم.

**شاگرد:** نمی‌شود تصور داشته باشم متصور نداشته باشم.

**استاد:** می‌شود، تصور به معنای حضور صورة الشیء معنا می‌کنید، دقت نکردید، تصور به معنای حضور صورة الشیء معنا کردیم، چیزی که صورتش در ذهن من هست، باید آن چیز باشد تا بگوییم صورتش در ذهن من است، وقتی نیست

**شاگرد:** الآن ققنوس را تصور می‌کنم متصور ندارم؟

**استاد:** نه خیر متصور ندارم، متصور به این معنا

**شاگرد:** حضور صورة الشیء ندارم؟

**استاد:** نه‌خیر ندارد. چون نیست تا صورتش وجود داشته باشد. دقت نکردید، اصلا نکتۀ بحث همین است، این حضور صورة الشیء فقط در جایی که علم حقیقی باشد معنا دارد، علم اگر کاذب باشد این وجود ندارد، چون صورة الشیء نیامده، آن شیء باید باشد تا صورتش بیاید، اصلا نبض بحث و بزنگاه مطلب همین است، ما یک تصویری در ذهن داریم این تصویر در ذهن من الآن وجود دارد قائم به نفس من هست، به تبع اینکه این تصویر در ذهن من وجود دارد شیء واقعی که واقعا وجود دارد آن شیء واقعی به فرض وجود به وصفی متصف می‌شود، وصفش این است آن چیزی است که صورتش در ذهن من انعکاس پیدا کرده، پس اگر نباشد صورتش هم در ذهن من منعکس نشده دیگر. صورت او منعکس نشده، صورتی منعکس شده است ولی صورت او نیست، چون نیست تا صورتش در ذهن من منعکس شده باشد. حالا این مطلب حب همینجور است محبوب، من به یک چیزی علاقه دارم یعنی چیزی که صورتش در ذهن من مرا تحریک می‌کند، انبساط خاطر در من ایجاد می‌کند، شوق در من می‌آفریند، فعل اگر ما می‌گوییم محبوب است مراد است، مطلوب است، آن فعل خارجی به خارجیته، چیزی هست که صورتش در ذهن من منعکس می‌شود و صورتش من را تحریک می‌کند به سوی خارجیت بخشیدن به آن شیء. این شکلی. یعنی مطلوب، محبوب، فرض کنید من بهشت رفتن را دوست دارم، بهشت رفتن الآن که تحقق ندارد که مال آینده است. این بهشت رفتنی که در آینده هست مطلوب من هست همین الآن. یعنی از بهشت رفتن که فعلی است در آینده یک تصویری در ذهن من منعکس شده است که این تصویر مرا تحریک می‌کند به سمت آن بهشت رفتن، این حقیقت مطلوبیت و اراده و محبوبیت و اینجور مقولات هست. یکی از این مفاهیم مفهوم امر اعتباری است مثل امور اعتباری، یکی از اعتباریات مثلا ملکیت است، ملکیت اعتبار سلطه است، فرض السلطه است، ما یک سلطۀ تکوینی داریم که شخص قدرت بر یک فعلی دارد مثلا، یک سلطۀ اعتباری تشریعی داریم، این سلطۀ اعتباری تشریعی در واقع کأنّه همان سلطۀ حقیقی را من فرض می‌کنم که دارم که البته گاهی اوقات عرض کردم سلطۀ تشریعی گاهی اوقات معنایش این است که من فقط اختیار دارم، ما چند نفر هستیم همه‌مان اختیار قدرت تکوینی داریم ولی می‌خواهیم بگوییم من فقط تشریعا این قدرت را دارم. یک بنده خدایی می‌گفت گفته بودند تا کسی طواف نسا نکند نمی‌تواند ایران که می‌آید با همسرش مباشرت بکند، گفته بود که ما آمدیم کردیم و شد، خلط بین توانستن تکوینی و توانستن تشریعی در این جمله صورت گرفته، ما آن نمی‌تواند گاهی اوقات به معنای توانستن تکوینی به کار می‌رود، گاهی اوقات به معنای توانستن تشریعی به کار می‌رود، گفت خیال کرده سنگ می‌شود. این که ما یک قدرت تکوینی را برای یک شخصی فرض کنیم که این قدرت تکوینی وجود دارد، قدرت تشریعی، ممکن است من این قدرت تشریعی را برای شخص موجود در زمان کنونی فرض نکنم، برای یک شخصی که در آینده تحقق دارد، واقف فرض می‌کند مالکیت بطون لاحقه را برای موقوف، همین الآن فرض می‌کند ولی مالکیت که یک امر اعتباری است، یک امر فرضی است سلطۀ آینده‌اش را فرض می‌کند، موصی مالکیت موصیٰ له را بعد از مرگ خودش اعتبار می‌کند و این اعتبار گاهی اوقات منشأ اثر هست، یعنی آن کسی که موصی برای او مالکیت فرض کرده عقلا هم می‌گویند در آن زمانی که زمان فرض المالکیة رسید در آن زمان این مالکیت، فعلیت پیدا می‌کند می‌شود طرف اعتبار من، ببینید حالا این تحلیل را در نظر بگیرید نتیجۀ این بحث این می‌شود که مرحلۀ فعلیت وابسته به دو تا امر است، یکی این که آن قضیۀ شرطیه باید تحقق داشته باشد، خود قضیۀ شرطیه، اذا متُّ فهذا ملک لزید، این جملۀ شرطیه، ان مت فهذا ملک لزید، این جملۀ شرطیه باید اعتبار شده باشد تحقق، که هذا ملک لزید آن ملک فرض این است که یک امر فرضی و امر اعتباری است. آن متُّ باید تحقق داشته باشد، شهید صدر مرحلۀ فعلیت را می‌گوید مرحلۀ فعلیت هم وجود خارجی ندارد، ما فقط کبری داریم و تحقق صغری، که ما می‌گفتیم اصلا این مطلب درست نیست، نه کبری و صغری یک فعلیتی را ایجاد می‌کنند ولی فعلیت از سنخ عنوان انتزاعی هست که منشأ انتزاعش آن شرط و تحقق شرط است، یعنی هم شرط به نحو قضیۀ شرطیه یعنی همان قضیۀ شرطیه، هم تحقق موضوع هر دوی اینها منشأ انتزاع یک عنوان انتزاعی هستند، پس هر دوی اینها دخالت دارد، یعنی منشأ انتزاع که می‌خواهیم بگوییم در واقع موضوع جزئی از آن پدیده‌ای هست که به وسیلۀ آن، یعنی هم باید قضیۀ شرطیه صادق باشد هم شرطش محقق باشد، شرط اگر محقق باشد قضیۀ شرطیه هم محقق باشد آن جزاء در عالم اعتبار تحقق پیدا می‌کند، این یک تحقق حقیقی است اصلا، حقیقی است، فرضی هم نیست، وهمی هم نیست، شهید صدر تعبیر می‌کند وهمی نه حقیقی است، ولی حقیقیتش به حقیقیت عنوان انتزاعی است، مرحلۀ فعلیت یک عنوان انتزاعی هست که حقیقتش به حقیقت منشأ انتزاعش است، و منشأ انتزاع این به شیء است، یکی آن شرط و قضیۀ شرطیه، تحقق الشرط که صغری هست و قضیۀ شرطیه که کبری هست، یا در جملات حملیه اگر تعبیر بکنید المستطیع واجب الحج باید این المستطیع واجب الحج به عنوان یک قضیۀ حملیه صادق باشد، المستطیع هم موضوع پیدا کند، اینجا وجوب حج فعلی می‌شود در زمان استطاعت، فعلی می‌شود باز دقیقا همین توضیحاتی که دادیم همین است که زمان استطاعت ولو ایجادش الآن هست ولی وجوبش زمان استطاعت است به خاطر این که از سنخ مفاهیم ذهنیۀ ذات اضافه است، در مفاهیم ذهنیۀ ذات اضافه در افعال ذهنیۀ ذات اضافه فعل می‌تواند منشأ انتزاعش می‌تواند الآن باشد، یعنی یک از اجزاء منشأ انتزاعش الآن باشد، یکی از اجزای دیگر منشأ انتزاعش بعدا باشد یا گذشته باشد، من الآن می‌توانم اعتبار کنم که این نمازی که خواندم برای پدرم باشد، یعنی شارع می‌تواند اینجور چیز کند، کأنّه پدر من در زمان خودش نمازش را خوانده، اشکالی ندارد، شارع می‌گوید فرض کن که پدرت نمازش را خوانده، نماز تو به منزلۀ نماز بابایت تلقی می‌شود بنابراین از عهدۀ پدر حقیقتا ساقط می‌شود، اشکالی ندارد. بنابراین این تعبیری که مرحوم آخوند می‌فرماید که وجود انشائی منشأ انتزاع اعتباری هست که مترتب علیه شرعا و عرفا آثار، این را توضیح می‌دهیم، ما یک اعتباری داریم این اعتباری که اینجا برایش شرعا و عرفا آثاری مترتب هست مرحلۀ مجعول است، مرحلۀ مجعول، با اصطلاحات آقای صدر من این را معنا می‌کنم، آن مرحلۀ مجعول به وسیلۀ تحقق مرحلۀ جعل و تحقق موضوع فعلیت پیدا می‌کند، تحقق پیدا می‌کند، پس این که ما می‌گوییم آن وجود انشائی منشأ انتزاع آن اعتبار شرعی یا عرفی هست به دلیل این که آن اعتبار شرعی و عرفی در موضوعش این اعتبار، حالا اعتبار تعبیر نکنم، وجود انشائی اخذ شده، مانعی ندارد این عبارت چیز را به همان عنوان انتزاعی معنا کنیم ولی با این توضیح اینکه می‌خواهیم بگوییم منشأ انتزاعش است برای این که آن مرحلۀ مجعول تحقق پیدا کند دو تا جزء دارد، یکی این که مرحلۀ جعل یعنی آن قضیۀ شرطیه به نحو شرط و جزاء او تحقق داشته باشد، آن ملازمه، نفس الملازمة، یکی دیگر این که ملزوم تحقق داشته باشد، ملازمه و ملزوم منشأ انتزاع تحقق اللازم هست، این محصل توضیحی که در مورد عبارت مرحوم آخوند اینجا هست. حالا من عبارت‌های دیگر مرحوم آخوند را اینجاها می‌خوانم اینها توضیحاتی دارد اینجا ما کلام مرحوم آقای روحانی را ببینید مرحوم آقای روحانی ۴ تا موضوع را مورد بحث قرار دادند، چهار احتمال را در حقیقت انشاء، احتمال دوم احتمالی هست که مرحوم اصفهانی ذکر می‌کنند، ایشان ذکر می‌کند و نقد می‌کند من احتمال دوم را کلا فاکتور می‌گیرم. محور اصلی بحث ما که محور اصلی بحث آقای روحانی هم همان هست دو تا احتمالی هست که ایشان یکی‌اش را از مرحوم آخوند نقل می‌کند، با یک دستکاری که در کلام مرحوم آخوند کرده و یکی احتمالی که از مشهور نسبت به مشهور می‌دهد حالا یا این نسبت درست هست یا درست نیست ممکن است بعدا در موردش یک مقدار صحبت بکنیم، ولی حالا ما فعلا بین این دو مبنا، مبنای مرحوم آخوند و مبنای منسوب به مشهور با محوریت کلام آقای روحانی در منتقی الاصول بحث را ادامه خواهیم داد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد